



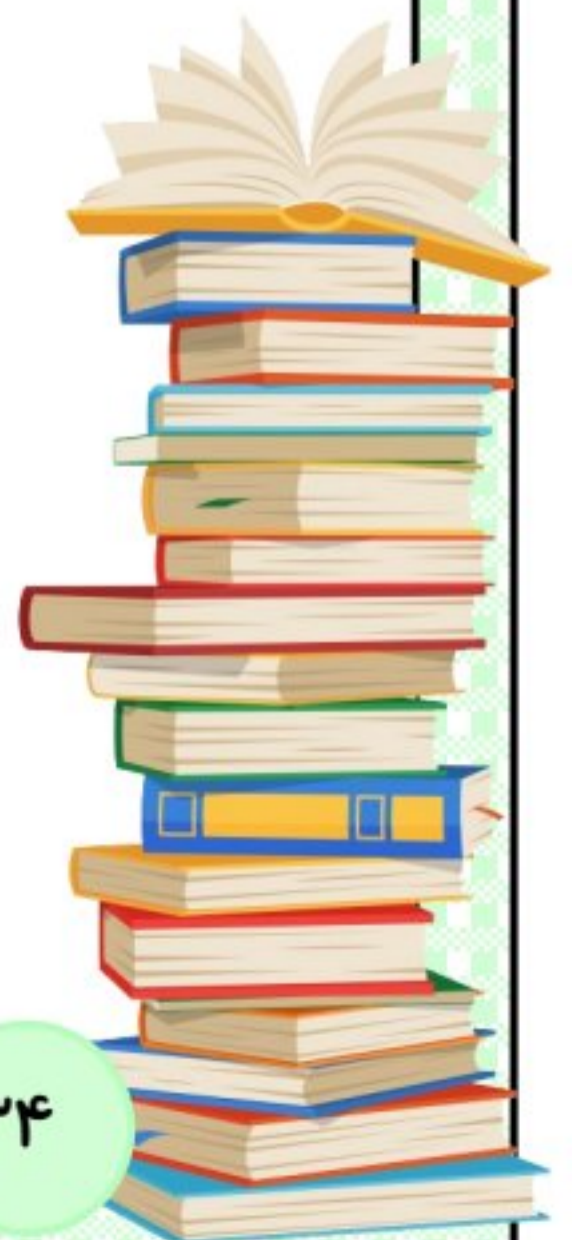
روز شیرین در کافه



روز گرم تابستانی بود، فریده، یاسمن و ساناز با ذوق و شوق زیادی برای خرید بستنی به کافه‌ی محل رفتند. رنگ‌های شاد بستنی‌ها و بوی شیرینشان، اشتهايشان را بیشتر می‌کرد. وقتی وارد کافه شدند، چشمشان به انواع و اقسام بستنی‌ها خورد: بستنی وانیلی، شکلاتی و توت‌فرنگی. قیمت هر بستنی ۲۰۰ تومان بود. هر کدام از بچه‌ها چند تا از بستنی‌هایی را که دوست داشتند انتخاب کردند. فریده ۲ تا وانیلی، یاسمن ۳ شکلاتی، ساناز ۲ تا وانیلی و ۱ تا توت‌فرنگی برداشت.

بچه‌ها با هیجان بستنی‌هایشان را روی پیشخوان گذاشتند و منتظر شدند تا قیمت کل را حساب کنند. بستنی‌فروش مهربانی بود و با لبخند به آن‌ها نگاه کرد. او از آن‌ها پرسید: بچه‌های خوب، شما می‌دانید چطور باید قیمت کل بستنی‌ها را حساب کنیم؟

فریده با اعتماد به نفس گفت: بله، خیلی ساده است! ما باید قیمت هر بستنی را در تعداد آن ضرب کنیم. یاسمن هم گفت: بله، مثلاً من چهارتا بستنی شکلاتی برداشتم. پس باید قیمت یک بستنی شکلاتی را ضرب در ۴ کنم.





ساناز هم با تایید سرش را تکان داد و گفت: من هم همین کار را می‌کنم. بستنی‌فروش لبخندی زد و گفت: آفرین بچه‌ها! شما راه حل درستی را پیدا کردید. بعد از اینکه بچه‌ها بستنی‌های خوش‌مزه‌شان را تمام کردند، با چشم‌های گرد به بستنی‌فروش نگاه کردند. فریده با کنجکاوی پرسید: آقای بستنی‌فروش، این بستنی‌های خوش‌مزه از کجا می‌آیند؟

بستنی‌فروش لبخندی زد و گفت: بچه‌های خوب، ساختن بستنی خیلی جالب است. می‌خواهید به شما بگویم چطور بستنی درست می‌کنیم؟ بچه‌ها با هیجان سرشان را تکان دادند.

بستنی‌فروش آن‌ها را به پشت پیشخوان برد و شروع به توضیح دادن کرد: اول از همه، شیر و خامه را با هم مخلوط می‌کنیم. بعد به این مخلوط، شکر و وانیل اضافه می‌کنیم. وانیل به بستنی طعم خیلی خوبی می‌دهد. بعد از آن، این مخلوط را خوب هم می‌زنیم تا همه چیز با هم قاطی شود. سپس، این مخلوط را داخل دستگاهی می‌ریزیم که آن را سرد می‌کند و هم می‌زند. این دستگاه، مخلوط را آنقدر هم می‌زند تا سفت شود و به شکل بستنی درآید. بعد از اینکه بستنی آماده شد، آن را داخل ظرف‌های مخصوص می‌ریزیم و در فریزر قرار می‌دهیم تا سرد شود.

یاسمن پرسید: برای درست کردن بستنی با طعم‌های مختلف چه کار می‌کنیم؟

بستنی‌فروش جواب داد: برای درست کردن بستنی‌های با طعم‌های مختلف، میوه‌ها یا مواد طعم‌دهنده‌ی دیگری را به مخلوط اصلی اضافه می‌کنیم. برای بستنی توت‌فرنگی، توت‌فرنگی له شده را اضافه می‌کنیم یا برای بستنی شکلاتی، پودر کاکائو اضافه می‌کنیم.

ساناز با تعجب پرسید: بستنی‌هایی که تگه‌های میوه یا شکلات دارند چطور درست می‌شوند؟ بستنی‌فروش خندید و گفت: برای این نوع بستنی‌ها، میوه‌ها یا شکلات‌ها را خرد می‌کنیم و قبل از اینکه مخلوط را داخل فریزر بگذاریم، به آن اضافه می‌کنیم. اینطوری تگه‌های میوه یا شکلات داخل بستنی پخش می‌شوند.

بچه‌ها با شنیدن این توضیحات، بیشتر از قبل به بستنی علاقه‌مند شدند. آن‌ها از بستنی‌فروش تشکر کردند و با دل‌هایی شاد و ذهن‌هایی پر از اطلاعات جدید، کافه را ترک کردند.





داستان را خواندی، حالا به سوال ها پاسخ بده.

- (۱) بچه ها برای خرید چه چیزی به کافه رفتند؟
- (۲) چه طعم های بستنی در کافه موجود بود؟
- (۳) هر بستنی چه قیمتی داشت؟
- (۴) ساناز چه بستنی هایی را سفارش داد؟
- (۵) بستنی فروش برای درست کردن بستنی های با طعم های مختلف چه کاری انجام می داد؟
- (۶) اگر هر بستنی ۲۰۰ تومان باشد، فریده برای خرید ۳ بستنی وانیلی چقدر پول پرداخت کرده است؟
- (۷) یاسمن ۳ بستنی شکلاتی خرید. او چقدر پول باید پرداخت کند؟
- (۸) این دوستان روی هم چند بستنی سفارش دادند؟ قیمت کل را حساب کنید.





مسابقه‌ی طناب‌کشی



در مدرسه‌ی کوچکی، بچه‌ها مشغول آماده شدن برای مسابقه‌ی بزرگ طناب‌کشی بودند. همه هیجان‌زده بودند و می‌خواستند تیم‌شان برنده شود. اما یک مشکل بزرگ وجود داشت: چطور تیم‌ها را انتخاب می‌کردند؟ همه دوست داشتند با دوستانشان در یک تیم باشند، اما تعداد بچه‌ها باید مساوی می‌شد تا مسابقه‌ی عادلانه‌ای برگزار شود.

آقا معلم با لبخندی گفت: بچه‌ها، من یک راه حل جالب برای این مشکل دارم. ما از یک کیسه‌ی جادویی استفاده می‌کنیم!

همه با تعجب به آقا معلم نگاه کردند. آقا معلم کیسه‌ای را از کلاس بیرون آورد. کیسه پر از مهره‌های آبی و قرمز بود. نیمی از مهره‌ها آبی و نیمی دیگر قرمز بودند.

آقا معلم توضیح داد: در این کیسه، به تعداد شما بچه‌ها مهره وجود دارد. ۱۲ مهره آبی و ۱۲ مهره قرمز. هر کدام از شما نوبت می‌زنید و یک مهره از کیسه برمی‌دارید. اگر مهره‌ی شما آبی باشد، در تیم آبی و اگر قرمز باشد، در تیم قرمز قرار می‌گیرید.





بچه‌ها خیلی خوششان آمد. آن‌ها با هیجان دور کیسه جمع شدند. اولین نفری که مهره را از کیسه بیرون می‌آورد کاپیتان تیم می‌شد. طبق لیست دفتر کلاسی علی اولین نفری بود که مهره را بر می‌داشت. او دستش را داخل کیسه برد و یک مهره بیرون آورد. مهره آبی بود! علی با خوش حالی فریاد زد: من آبی هستم!

نفر بعدی کاوه بود. او هم یک مهره بیرون آورد. مهره‌اش قرمز بود. او هم با خوش حالی به تیم قرمز رفت. به همین ترتیب، همه‌ی بچه‌ها یک به یک مهره‌هایشان را برداشتند. بعضی‌ها آبی شدند و بعضی‌ها قرمز. هر بار که یک نفر مهره‌اش را برمی‌داشت، بچه‌های دیگر با دقت نگاه می‌کردند تا ببینند چه اتفاقی می‌افتد.

بعد از اینکه همه‌ی بچه‌ها مهره‌هایشان را برداشتند، دو تیم مساوی تشکیل شد. تیم آبی‌ها و تیم قرمزها. همه‌ی بچه‌ها با خوش حالی به تیم خودشان پیوستند و برای مسابقه آماده شدند. آقا معلم وسط حیاط مدرسه یک خط کشید و به دو تیم گفت: بچه‌ها، اینجا خط وسط زمین مسابقه است. هر تیمی که بتواند تیم دیگر را از خط بگذراند، برنده است. آماده‌اید؟

همه‌ی بچه‌ها با صدای بلند فریاد زدند: آماده‌ایم!

با سوت آقا معلم، مسابقه شروع شد. دو تیم با تمام قدرت طناب را می‌کشیدند. طناب زیر پاهایشان می‌لغزید و خاک زمین به هوا بلند می‌شد. بچه‌های دیگر هم برای تشویق تیم مورد علاقه‌شان فریاد می‌زدند.

در لحظه‌ای حساس، تیم آبی کمی جلو افتاد. اما تیم قرمز دست از تلاش نکشید و با تمام نیرو طناب را به عقب کشید. مسابقه خیلی نزدیک بود و هیچ کس نمی‌توانست پیش‌بینی کند که برنده‌ی نهایی چه تیمی خواهد بود.

در نهایت، با یک کشش قدرتمند، تیم قرمز توانست طناب را به سمت خود بکشد و تیم آبی را از خط وسط عبور دهد. همه‌ی بچه‌ها با هیجان فریاد زدند و به تیم قرمز تبریک گفتند.

بعد از مسابقه، همه‌ی بچه‌ها دور هم جمع شدند و به جشن پیروزی پرداختند. آن‌ها با هم بستنی خوردند و بازی کردند. آقا معلم به بچه‌ها گفت: امروز یک مسابقه‌ی بسیار خوب داشتیم. مهم‌ترین چیز این است که همه با هم بازی کردیم و به یکدیگر احترام گذاشتیم. برنده شدن یا باختن مهم نیست، مهم این است که تلاش کنیم و از بازی لذت ببریم.





داستان را خواندی، حالا به سوال‌ها پاسخ بده.

۱) مشکل اصلی بچه‌ها قبل از شروع مسابقه چه بود؟

۲) آقا معلم برای حل این مشکل از چه چیزی استفاده کرد؟

۳) کاپیتان دو تیم آبی و قرمز چه کسانی بودند؟

۴) در نهایت کدام تیم برنده‌ی مسابقه شد؟

۵) آقا معلم بعد از مسابقه چه نکته‌ی مهمی را به بچه‌ها یادآوری کرد؟

۶) تعداد کل دانش‌آموزانی که در مسابقه‌ی طناب‌کشی شرکت کرده بودند، چند نفر بود؟

۷) چه کسری از مهره‌های کیسه، قرمز بود؟



خرید از بازار



بچه‌های کلاس زمین به همراه معلمشان تصمیم گرفتند تا برای خرید لوازم تحریر مدرسه به بازار بروند. خانم معلم با لبخندی مهربان به بچه‌ها گفت: بچه‌های خوب، امسال می‌خواهیم خودمان برای کلاس‌مان لوازم تحریر بخریم. هر کدام از شما یک لیست از وسایلی که نیاز دارید تهیه کنید، بعد با هم به بازار می‌رویم. بچه‌ها از شنیدن این خبر خیلی خوش حال شدند. آن‌ها همیشه دوست داشتند خودشان تصمیم بگیرند و کارهای جدیدی را تجربه کنند. هر کدام از بچه‌ها در فصل تابستان هر ماه ۴۰۰ تومان پول پس انداز کرده بود.

روز خرید فرا رسید. ۳ تا از بچه‌ها با ذوق و شوق لیست لوازم تحریر خود را نوشتند. در لیست هر کدام، چیزهای جالبی بود. مثلاً علی دوست داشت یک مداد تراش آدم‌فضایی داشته باشد، کیوان عاشق خودکارهای رنگی بود و حسین به دفترهای طرح‌دار علاقه داشت. این ۳ نفر با کیف پول‌های کوچکشان به همراه خانم معلم به بازار رفتند. بازار پر از مغازه‌های رنگارنگ لوازم تحریر بود. وارد اولین مغازه شدند، این مغازه انواع مداد، خودکار، پاک‌کن و تراش را داشت.



علی یک مداد تراش برداشت. کیوان هم چند تا خودکار رنگی خوش‌رنگ انتخاب کرد. قیمت کلیه‌ی اجناس این مغازه ۵۰ تومان بود. هر کدام از بچه‌ها ۲ خودکار، یک تراش و یک پاک‌کن برداشتند. خانم معلّم نیز ۴ بسته ۱۰ تایی مداد برای ۲۰ دانش‌آموزان کلاسش هدیه خرید.

بعد از آن مغازه، به فروشگاه کاغذ رفتند. در این مغازه انواع کاغذ، دفتر، پوشه و چسب وجود داشت. حسین یک دفتر طرح‌دار خیلی زیبا پیدا کرد. بچه‌های دیگر هم دفترها و پوشه‌های مورد نیاز خود را انتخاب کردند. قیمت کلیه‌ی اجناس این مغازه ۱۰۰ تومان بود. هر کدام از بچه‌ها یک بسته کاغذ، سه دفتر و یک پوشه برداشتند.

مغازه بعدی، مغازه لوازم نقاشی بود. در این مغازه انواع قلم‌مو، رنگ، آبرنگ و مدادرنگی وجود داشت. قیمت کلیه‌ی اجناس این مغازه نیز ۲۰۰ تومان بود. هر کدام از بچه‌ها یک بسته مدادرنگی و یک بسته آبرنگ انتخاب کردند.

وقتی همه‌ی خریدهایشان تمام شد، به سمت صندوق رفتند. در قسمت صندوق، یک آقا با موهای سفید و لبخندی مهربان نشست. بچه‌ها به طرف آقا رفتند و وسایله‌شان را روی میز گذاشتند. آقا با دقت به وسایله‌ها نگاه کرد و گفت: بچه‌های خوب، شما خریدهای خیلی خوبی داشتید. آقابزرگ یک کاغذ و یک خودکار برداشت و شروع به نوشتن کرد. او لیستی از وسایله خریداری شده توسط هر کدام از بچه‌ها را نوشت و کنار هر وسیله، قیمت آن را نوشت. بعد از اینکه لیست را کامل کرد، آن را به بچه‌ها نشان داد و گفت: این چیزی که من نوشتم، فاکتور خرید نام دارد. فاکتور خرید، یک مدرک است که نشان می‌دهد شما چه چیزهایی خریده‌اید و چقدر پول داده‌اید. بچه‌ها با دقت به فاکتور خرید نگاه کردند. آن‌ها

فهمیدند که فاکتور خرید چقدر مهم است. بعد از اینکه آقابزرگ فاکتور خرید را به بچه‌ها داد، آن‌ها از او تشکر کردند و از مغازه بیرون آمدند. وقتی به مدرسه برگشتند، خانم معلّم با آن‌ها در مورد خریدهایشان صحبت کرد و بچه‌ها با هیجان برای خانم معلّم از ماجرای خریدشان گفتند و به او فاکتور خرید را نشان دادند.

خانم معلّم از بچه‌ها به خاطر انتخاب‌های خوب و مسئولیت‌پذیری تشکر کرد. او به بچه‌ها گفت که یاد گرفتن چگونه خرید کردن و استفاده از فاکتور خرید، یک مهارت بسیار مهم است.





داستان را خواندی، حالا به سوال‌ها پاسخ بده.

۱) بچه‌ها برای خرید چه چیزی به بازار رفتند؟

.....

۲) چرا بچه‌ها تصمیم گرفتند خودشان لوازم تحریر بخرند؟

.....

۳) در فروشگاه کاغذ چه چیزهایی می‌فروختند؟

.....

۴) آقابرگ در مغازه به بچه‌ها چه چیزی را یاد داد؟

.....

۵) فاکتور خرید چه کاربردی دارد؟

.....

۶) اگر هر کدام از بچه‌ها ۴۰۰ تومان در ماه پس‌انداز کرده باشد، بعد از پایان تابستان چقدر

پول جمع کرده است؟

.....

۷) حساب کن بچه‌ها از هر مغازه چند تومان خرید کرده‌اند؟

.....

۸) خانم معلم برای دانش‌آموزان کلاسش مداد هدیه خرید. به هر دانش‌آموز

چند مداد می‌رسد؟

.....

.....

